

از پوهندوی شیما غفوری

نسخه □ علاج

«مادر» چه عزیز است و چه موجود عجیب است
فریاد و فغان از سر دردش، چه مهیب است

من از پی یک چاره به هر گوش و کناره
آشفته شدم، هیچی ندیدم که طبیب است

فرزانه حکیمی بنمود راه و مرا گفت
جان پدر اینجا همه اش یار و حبیب است

دیدم که چه راهی همه اش در خم و پیچ است
گفتا برو اینجا اگر ت صبر و شکیب است

بر درگه اول چو زد م با سر انگشت
گفتم که مگر صاحب این خانه طبیب است؟

از آن طرف درچه بلند گشته صدایی
فارسی سخنش شاد نمودم که صلیب است

گفتا که همین درگهء پهلوی بنوازش
چون بر در دیگر شده، دیدم که غریب است

گفتا ز پس درگه «ته خوک بی، ته خه غواری؟»
گفتم که مگر خانهء عطار و طبیب است

گفتا نه! برو بر در همسایهء دیگر
شاید که ترا چارهء آن درد لهیب است

باصد عجله باب سرایش چو زدم من
دیدم که یکی از یک با خشم و مهیب است

اما به محبت بنمودم در دیگر
آن فرد هزاره چه بسا شخص حسیب است

این سو پشه ای سوی دیگر ترکمن و ایماق
هند و و بلوچ و عرب بالاو نشیب است

در آخر این کوچه چو بیچاره نشستم
گفتم که خدایا مگرم این چه نصیب است

هر جا که روم چاره درد وطنم نیست
هر نسخه مرا دفتری از چال و فریب است

آن عالم فرزانه هویدا شد و گفتا
کین گوشهء جم جلوهء از رمز لبیب است

چشمت بگشا عبرت از دور زمان گیر
هر خانه درین کوچه یکی شوکت و زیب است

یاری و محبت نه به قد، چهره و لفظ است
«ما» گو به کلامت که «منم» همچو نعیب است

این نسخه ترا مرهم هر مشکل و درد است
فرمان الهی، ره هر فرد مصیب است
ماربورگ - جرمنی